

اولاً در نظر این قلم پروژه سهراب‌شناسانه سروش دباغ از نوع کار و بار روشنفکرانه فرهنگی اما با سویه‌های دینی نیرومند است؛ و دوماً محصول اصلی این پروژه رونمایی از عارفِ مدرنِ معنوی‌ای است که این عارف در جامعه می‌زید و نظام معرفتی مختص به خود را داراست. سروش دباغ در پروژه عرفان مدرن نهایت تلاش خود را کرده است که سهراب سپهری را از زوایای گوناگون اندیشگی او مورد کاوش و فهم روشمند قرار دهد و لذا این اندیشمند معاصر را از انزوای تلخ ساده‌فهمی مخاطبان برهاند. آنچه این پروژه بدان مدد می‌رساند ابتدا با چشم بصیرت درنگریستن سهراب سپهری و سپس دریافتن تجارب اگزیستانسیل معنوی اوست. تجاربی که در آثار به‌جامانده از او به زیبایی جاگیر شده است و همانا می‌توان آن را همچون سروش دباغ تئوریزه نمود.

### عبارتی که به بیلاق ذهن وارد شد [۱]

#### سهراب سپهری در چشم و دل سروش دباغ

نگارنده پیشتر در خصوص طرح‌واره عرفان مدرن پروژه مهم سروش دباغ قلم زده است. در آن نوشته آوردم که این متفکر به نوعی به دردشناسی عرفان کلاسیک اقدام نموده، و به نوبه خود به ارائه راه درمانی مبادرت ورزیده. در آن مقاله از نظر گذشت: «طرح‌واره‌ای از عرفان مدرن» پروژه‌ای است که محققانه به بازخوانی عرفان کلاسیک و خوانش معرفت‌شناسانه، وجودشناسانه و انسان‌شناسانه و نیز اخلاقی/سیاسی/عبادی از عرفان مدرن می‌پردازد و نحوه ارتباط آن با عرفان کهن را که به اعتقاد خود سروش دباغ از نوع عموم و خصوص من وجه است \_\_ مشخص می‌سازد. این پروژه دست بر مهمی می‌گذارد که نیاز به نوعی گذار از عرفان کهن به عرفان نوین را حتمی می‌نماید و آن را در چشم دل‌بصیرتان آگاه و جیه جلوه می‌دهد [۲]. چنانچه می‌دانید طرح‌واره عرفان مدرن سروش دباغ تا کنون هشت گام اساسی را پشت سر نهاده است و این پروژه همچنان باز است. هشت گام طی شده در طرح‌واره عرفان مدرن که هفت مورد آن در دو کتاب «در سپهر سپهری» و «فلسفه لاجوردی سپهری» منعکس شده است، بدین قرار است: تنهایی معنوی (۱)، طرح‌واره‌ای از عرفان مدرن (۲)، در غیاب رنج دیگری (۳)، من چه سبزم امروز (۴)، سلوک عرفانی و امر سیاسی (۵)، مرگ در ذهن افاق جاری است (۶)، مناسک فقهی و سلوک عرفانی (۷) و سالک مدرن و مواجهه با امر متعالی (۸). (باری، حقیقتاً سروش دباغ در این پروژه به ابعاد گوناگون خوانش عرفان مدرن از خدا، دیگری، مرگ و چه و چه اقدام مبارک ورزیده، و از این طریق گفتمان نوینی را در میان گذاشته. این متفکر خوش قریحه از لزوم حرکت از عرفان کلاسیک به عرفان مدرن سخن به میان می‌آورد و اینگونه راه رفتن را نو و نونوار می‌گرداند؛ چه از زبان خود او: «عرفان مدرن»، چنانکه پیشتر آوردم ذیل این نوع دینداری و معطوف به بازخوانی انتقادی سنت عرفانی شکل گرفته است؛ چرا که ما در این سنت بالیده ایم و پیشینه تربیتی و معرفتی ما با این سنت عجین شده است. کسانی می‌توانند عرفان‌های مدرن دیگری را مبتنی بر سنن عرفانی موجود بنا کنند و مؤلفه‌ها و مقومات مختلفی را در آن سراغ بگیرند. نفیاً و اثباتاً به آنها کاری ندارم و پروژه‌ی خود را مستقلاً پیش می‌برم. سپهری شاعری است که به زبان پارسی شعر گفته و به سنت ما تعلق دارد. از قضا سپهری شعرهای هولدرلین را نیز می‌خوانده است [۳].»

حال به مسئله اصلی این نوشتار پردازیم. چنانچه می‌دانید تعلق خاطر سروش دباغ به روشنفکری دینی است. روشنفکری دینی نحله‌ای است که به تعبیر خود او در شکاف میان سنت و مدرنیته حرکت می‌کند و در این بین دین را مهمترین مولفه سنت به حساب می‌آورد: «روشنفکران دینی بیشتر دلمشغول دین و معرفت دینی‌اند و در باب الهیات و عرفان و فقه و تفسیر و فلسفه اسلامی و مبادی و مبانی انسان‌شناختی، وجودشناختی، معرفت‌شناختی و ... آنها می‌اندیشند و نسبت آنها را با آموزه‌های مدرن می‌سنجند. بنابر تشخیص

و دغدغه ایشان، دین مهم‌ترین و فربه‌ترین مولفه سنت است و در جامعه دینی‌ای نظیر جامعه ما، پرداختن به این مولفه سنت، قوام بخش کار روشنفکرانه است. [۴]

به تلقی نگارنده اگرچه سروش دباغ در عموم فعالیت‌های دینی/معرفتی خود در مقام یک روشنفکر دینی است، اما به واقع نظرپردازی او در عرصه عرفان و خصوصاً در مورد سهراب سپهری به نوعی کار و بار روشنفکرانه فرهنگی است؛ کار و باری که به قول خود او: «اگر کسی با مؤلفه‌های جهان جدید (نظیر علم جدید، فلسفه جدید، هنر و ادبیات جدید...) آشنا باشد و از سوی دیگر، در سنت سبیر ایرانی-اسلامی، بیشتر دلمشغول مقولاتی چون هویت، فرهنگ ایرانی، تاریخ و تمدن ایران باشد و از وضعیت آنها در جهان جدید سراغ بگیرد و درباره آن تحقیق و تأمل کند و نتایج کار روشنفکرانه خود را پیش چشم دیگران قرار دهد، می‌توان او را روشنفکر فرهنگی یا روشنفکر عرفی نامید. [۵]

هر چند خود ایشان این مهم را ذیل نحله روشنفکری دینی جای می‌دهند و از نام‌گذاری آن ذیل نحله روشنفکری فرهنگی امتناع می‌ورزند: (ایسکانیوز): شما اسم پروژه تان را روشنفکری دینی نگذاشتید و آن را رفرم دینی خواندید. آیا در این نامگذاری تعمدی دارید؟ یعنی کار شما در ادامه روشنفکری نیست و کاری جدید است؟

(سروش دباغ): خیر. ذیل همان پروژه روشنفکری دینی است، با تأکید بر برخی سویه‌های دیگر آن. در سلسله مقالات عرفان مدرن، کوشیده‌ام بُعدی از ابعاد پروژه روشنفکری دینی را که کمتر بدان پرداخته شده، بسط داده و پیش ببرم. بخشی از کار معطوف به نقد و بازخوانی آموزه‌های عرفان سنتی است، نظیر نقد مفهوم «فناء فی الله»؛ بخشی از کار نیز سویه ایجابی دارد و معطوف به تبیین مقومات و مؤلفه‌های نحوه زیست مسلمانی و معنوی در دنیای مدرن است. [۶]

علی‌ای‌حال، نگارنده این اثر بر آن است که پروژه عرفان مدرن سروش دباغ دقیقاً جزو کار و بار روشنفکرانه فرهنگی است. اگر روشنفکر فرهنگی در شکاف میان سنت و مدرنیته حرکت می‌کند و بر مواهب غیرمادی زندگانی انگشت تأکید می‌گذارد، و باز اگر همین روشنفکر دلبسته فرهنگ ایرانی-اسلامی است و دل در گرو «هم ارزش‌های پیشین و هم درک و درایت نوین» دارد؛ پس از این روی مذاقاً نظریه‌پردازی‌های سروش دباغ البته هم در مورد این پروژه فربه و هم در مورد Case Study آن **سهراب سپهری**، درست بر مدار همین نهج روشنفکرانه فرهنگی است، و اصلاً از همین طریق به منصفه ظهور می‌رسد.

حال، به این تعریف تایلور از فرهنگ دقت کنید: فرهنگ کلیت درهم‌تافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی همچون هموندی از جامعه به دست می‌آورد. [۷] باری، به اعتقاد نگارنده فرهنگ کلیتی دامن‌گیر و غیرمادی است و حقیقتاً می‌تواند **دین** را به عنوان **یک رکن** در خود جای بدهد. بنابراین، آنچه سروش دباغ در پروژه مذکور به دنبال آن می‌گردد، چنین است: **پروژه عرفان مدرن پروژه‌های از نوع روشنفکری فرهنگی است که همانا سویه‌های دینی**

**پرننگ‌تر دارد** این پروژه از استعدادها و فرهنگی/عرفی جامعه ایرانی-اسلامی پرده‌برداری می‌کند و خطوط متمایز آن با عرفان سنتی را بر آفتاب می‌افکند. مثلاً به قول خود سروش دباغ: عرفان مدرن... متضمن عدول از «بی‌خودی» و «فناء فی الله» در معنای نخست و برکشیدن و برگرفتن «بی‌خودی» در معنای دوم، و تلاش در جهت تحقق مؤلفه‌ها و مقومات آن در نگرش و ضمیر سالک است. به تعبیر دیگر، می‌توان در وادی سلوک، «بی‌خود» شد و به استقبال آن رفت؛ اما بی‌خودی‌ای که متوقف بر استحاله و استغراق و فنای در امر بیکران نیست؛ بلکه با اوصافی چون اراده و سبکبالی و طمأنینه در می‌رسد. در واقع، آنچه در عرفان مدرن مذموم و مطرود است؛ «خودمحوری روانشناختی» است؛ چرا که در آن، «خود»، محوریت دارد و «دیگری» به حساب نمی‌آید؛ اما سالک مدرن، به تعبیر هنری سیجویک، با «خودمحوری عقلانی» «بر سر مهر است و آن را جدی می‌گیرد. به تعبیر دیگر، «دیگرخواهی» و گشوده بودن نسبت به دیگران که در عرفان مدرن محوریت دارد؛ مانع از جدی گرفتن خود به نحو معقول نیست. «حب ذات» و «خود» را به حساب آوردن و دوست داشتن، به نحو معقول و متعادل، البته روا و برگرفتنی است؛ در مقابل «خودمحوری روانشناختی» که با «با خودی» و

خودمداری و خودشیفتگی عجیب است، ناموجه است. از سوی دیگر، «بی‌خودی» در معنای نخست نیز فرو نهادنی است، چرا که در آن بقیت و هویت و استقلال سالک بر جای نمی‌ماند و وجود او مضمحل و مندک می‌گردد و از میان رخت بر می‌بندد.

در مقام جمع‌بندی، می‌توان چنین انگاشت که «بی‌خودی» موجه و رهگشای مدّ نظر عرفان مدرن، از سویی «خودمحوری روانشناختی» را فرو می‌نهد و از سوی دیگر، معنای نخست از «بی‌خودی» را که با «فناء فی الله» هم‌عنان است، ناموجه می‌انگارد، اما با «خودمحوری عقلانی» بر سر مهر است. همچنین، سالک مدرن «بی‌خود» شده، برای «جذب دوباره اقلیم روح» و دیدن «نیمه پنهان چیزها»، به تعبیر داریوش شایگان در افسون زدگی جدید، چشمان تیزبین و ضمیر مستعد و چالاک‌کی دارد. [۸]

مع الوصف، وفق آنچه آمد اولاً پروژه عرفان مدرن سروش دباغ پروژه‌ای روشنفکرانه، فرهنگی و البته با سویه‌های دینی نیرومند است؛ و دوماً این پروژه پیامبری برجسته به نام سهراب سپهری، شاعر «هشت کتاب» دارد. این پروژه همانا از عرفان کلاسیک و پاره‌ای از اصول اساسی آن در می‌گذرد و لذا زندگی را همچون آبتنی و خنک شدن در حوضچه اکتون می‌داند.

مع‌هذا، این قلم از اینجا به تحلیل «عارف مدل» این پروژه برجسته اقدام می‌نماید و به ارائه نظری در این باب اهتمام می‌ورزد. همانگونه که آوردم پروژه عرفان مدرن سروش دباغ پروژه‌ای از نوع روشنفکری فرهنگی با سویه‌هایی دینی قدرتمند است، نه پروژه‌ای از نوع روشنفکری دینی با سویه‌های فرهنگی نیرومند. نگارنده بر آن است که حدود و ثغور نظریه عرفان مدرن «در نهایت کار به ظهور و بروز نظریه‌ای منجر می‌شود که این نظریه بیش از آنکه از نوع روشنفکری دینی باشد، از نوع روشنفکری فرهنگی است. اگر ما نظریات منسوب به نظریات روشنفکری دینی را با نظریه عرفان مدرن سروش دباغ مقایسه کنیم؛ درمی‌یابیم که این نظریات با نظریه مذکور هم از حیث موضوع و هم از لحاظ نتیجه\_\_ البته دارای تغایر و عدم هم‌معنایی‌اند؛ و لذا نظریات روشنفکرانه دینی دین را در جایگاه یک نهاد اساسی به عنوان متغیر مستقل خود در نظر می‌گیرند، و نظریه عرفان مدرن «سلوک معنوی سالکان» را در مقام بر سازندگان جریان‌ی نوین به عنوان این متغیر. باری، به تأکید نگارنده باز بیان می‌دارد که نظریه عرفان مدرن سروش دباغ را اولاً از نوع روشنفکری فرهنگی با سویه‌های دینی بسیار نیرومند، و دوماً بر مسیری درست و البته حیاتی به حساب می‌آورد؛ و لذا این نظریه را\_\_ پس از درنگریستن در ذیل نظریات روشنفکری فرهنگی\_\_ از رل مدلی برجسته همچون سهراب سپهری بهره‌مند می‌داند. و حال «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.»

اکنون به مبحث اصلی این مجال می‌رسیم. بررسی و تجزیه/تحلیل کتاب «فلسفه لاجوری سپهری» اثر سروش دباغ. پیشتر آوردم که سروش دباغ سهراب سپهری را به عنوان Case Study پروژه عرفان مدرن خود در نظر گرفته است و لذا دو کتب اخیر او «در سپهر سپهری» و «فلسفه لاجوردی سپهری» گویای همین انتخاب مبارک است. اگر سروش دباغ در فلسفه تحلیلی لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱) را به عنوان فیلسوف مدل خود اختیار کرده است، انتخاب سهراب سپهری در عرفان مدرن نیز گویای رل مدالی سراینده «صدای پای آب» برای این نواندیش دینی است. هر چند گفتن ندارد که این متفکر تیزهوش نسبت به مکتب خراسان و شاعران به نام آن نیز دلی شیدا و شوریده دارد و از آن جمه نیز بهره‌های فراوان می‌برد.

مع الوصف، نگاه نگارنده در اینجا به دو کتاب مذکور سروش دباغ در مورد سهراب سپهری است. این قلم در این مجال به تحلیل متن این دو کتاب خوب دست نمی‌یازد و بیشتر متمایل به خروجی این پروژه است. این نوشته در اینجا می‌خواهد به میوه‌های شیرین این پروژه خاص نظر بیفکند و مهمترین آورده این رویکرد را تئوریزه سازد.

۱۱)

اولین مسئله‌ای که خواننده می‌باید حتماً بدان توجه کند این است که سهراب‌شناسی سروش دباغ پروژه مستقلی نیست؛ بلکه این پروژه بخش کوچکی است از پروژه بزرگ تری: چنانکه در می‌یابم، اگر بخواهیم از حدود و ثغور سلوک معنوی در جهان راززدایی شده کنونی ذیل سنت ایرانی-اسلامی سراغ بگیریم و مولفه‌ها و مقومات آن را برشمردیم، نباید سپهری و میراث معنوی ماندگار او را

نادیده انگاریم. سهراب به مثابه سالک مدرنی که دغدغه‌های ژرف معنوی دارد، با برآفتاب افکندن تاملات خویش درباره مقولاتی نظیر مرگ، عشق، باد، باران، امر متعالی، غم، فلسفه لاجوردی، تنهایی، رؤیا... منظومهای را سامان بخشیده است. رواست که ما هم از این میراث ماندگار، برای نظم و نسق بخشیدن به سلوک معنوی خویش در این زمانه پر تب و تاب، توشه ای بگیریم [۹].

(۲)

حال که چنین است علاقه سروش دباغ به سهراب سپهری از سر "خرمی مرتع ادراک" است نه از سر صرفاً لذت جویی ساده انگارانه. در این باکی نیست که خواننده از سر تدبر و تفقه در هشت کتاب (به تبع) کام خود را نیز شیرین نماید؛ اما بد آن است که آدمی در این راه صرفاً به مزه دلخوش باشد و خاصیت خوراک را در نیابد. باری، به اعتقاد نگارنده سروش دباغ در مواجهه با سهراب سپهری هم "روزهایش پرتقالی" می شود، و هم "رد روایت را تا متن سپید" دنبال می کند. او از سهراب هم کام دهان خود را خوش مزه و شیرین می سازد و هم جام وجود خود را معنوی و پرمعانی.

مع هذا، سهراب سپهری در چشم و دل سروش دباغ هم به چشم می آید، و هم به دل می نشیند. چه، از زبان خود او «به تعبیر نیچه او بوی خودش را می دهد و در وهله نخست ما را به یاد شخص دیگری نمی اندازد؛ موافقت‌ها و مخالفت‌های زیادی درباره او شکل گرفته؛ این نشان از اهمیتی است که آثار او در فضای اندیشگی و ادبی ما پیدا کرده، بدان دیگر انسان‌های تأثیرگذار. نحوه نگاه، سلوک و زیست این هنرمند از دیگر معاصران او متفاوت بود و همین امر در آن زمان حرف و حدیث و طعن تنی چند از نویسندگان را در پی داشت. مثلاً احمد شاملو سلوک سیاسی و بی توجهی او به آنچه در جامعه می گذرد را نقد می کند و رضا براهنی به او می گوید «بچه بودای اشرافی». براهنی او را انسان بی دردی به حساب می آورد که غم دیگران را نمی خورد و سر در گریبان خود فرو برده و سیاست گریزی پیشه کرده و فارغ از مسائلی که پیرامون او می گذرد زندگی می کند [۱۰].» [یاری، نگارنده بر آن است که این نواندیش دینی از سهراب سپهری تنها طعام لذت جویانه نمی خواهد و تا حد زیادی به دنبال "ادراک نور" می گردد. می گردد و می جوید، و می جوید و درمی یابد. سروش دباغ گویی در مواجهه با «صاحب هشت کتاب» به هشت سرزمین فراخ سفر می کند و علاوه بر بهره‌مندی از بیشه‌ها از بینش‌ها نیز بی نصیب نمی ماند؛ و البته دیگران را نیز دست تهی نمی گذارد و از چشم دور نمی اندازد.

(۳)

نکته سوم برآیند نکته اول و دوم است. ابتدا ذهن خود را از آورده‌های فوق خالی کنید. نگارنده می پرسد: **سهراب سپهری کیست؟! اگر کسی به آثار و افکار سروش دباغ و سایر سهراب پژوهان نظری نیفکنده باشد و تنها سهراب را از سر رفع خستگی و یا گذران اوقات فراغت به خواندن بگیرد؛ قطعاً سهراب سپهری را در چند جمله کوتاه و چند کلام سطحی خلاصه می نماید و مثلاً او را به "شاعر اهل کاشان" توصیف می کند. چنین قماش ادبا و فرهنگ آفرینیان را تنها از سر لذت جویی و کامرانی درمی نگرند و نگاهی به "حجم سبز" طنین آثار آنان نمی اندازند. و هکذا و هکذا.**

حال به این دو نکته بنگرید:

- می توان به اشعار و نوشته‌های سهراب سپهری علاوه بر نگاه ادبی/لذت جویانه نگاه معرفتی/معنوی داشت؛ و از طریق او بر "لب آب دانش" افکار خود را آبیاری نمود.
- و اینکه می توان این شاعر معاصر را جزوی از یک جریان در حال حیات و البته اساسی به حساب آورد و برای او عیار و اعتبار ویژه قائل شد.

اکنون با در نظر داشتن این دو نکته نگارنده سوال خود را دوباره تکرار می کند: **سهراب سپهری کیست؟! نگارنده در اینجا پاسخ سؤال خود را از زبان شخص سروش دباغ می جوید. از دیدگاه سروش دباغ سهراب سپهری نه یک شاعر بادآباد، و نه یک ابزار گذران**

وقت، بلکه یک عارف مدرن معنوی زیبا فهم است، و لذا می‌توان در آثار و افکار او غور مکرر کرد». سپهری شاعری است که به زبان پارسی شعر گفته و به سنت ما تعلق دارد. از قضا سپهری شعرهای هولدرلین را نیز می‌خوانده است.

آنچه در این میان اهمیت دارد و به کار ما می‌آید، صورت بندی تجارب معنوی و باطنی اوست؛ تجاربی که در اشعار مختلف «هشت کتاب» ریزش کرده است. سپهری، افزون بر عرفان شرقی، با سنت عرفانی اسلامی نیز آشنا بوده، اشعار کتاب «شرق اندوه»، لحن حماسی دارد و شورمندانه سروده شده و طنین انداز لحن مولوی در «دیوان شمس» است.

در عین حال، سهراب سالکی است که، بر خلاف مولوی، در جهان راززدایی شده کنونی زیسته است. از اینرو می‌توان از ایده‌ها و نگرش و تجربه زیسته او بهره برد و تلقی نوینی از حدود و ثغور سلوک معنوی در روزگار کنونی را سراغ گرفت. افزون بر این، می‌توان از تجارب و احوال دیگر سالکان مدرن نیز برای انجام این مهم بهره برد» [۱۱].

بنابراین، برای سروش دباغ سهراب سپهری عارفی مدرن با اگزستانسلی معنوی و البته ملموس است؛ و لذا می‌باید او را همچون سالکی نوین در جستجوی تطور امر متعالی فهمید [۱۲]. اینگونه فهمید که او را سلوک سبز اوست که به شاعری و تر زبانی می‌کشاند و نه شاعری او را به سلوک معنوی و «خوابیدن در متن عناصر». باری، به عقیده این قلم و برعکس تعبیر «نیما افراسیابی»؛ [۱۳] نگارنده سپهری سروش را با سپهری عموم دارای تفاوت معنادار و البته حیاتی می‌داند و هکذا آفریننده هشت کتاب را به سان سروش دباغ سالکی مدرن اما با «تجربه‌های کبوترانه» و «از عشق، تر» در نظر می‌گیرد. سروش دباغ اولاً سهراب سپهری را یک عارف معنوی تمام قد راززداینده می‌انگارد؛ دوماً او را از عارفان کلاسیک تحیر پسند راز افکن مبرا می‌شناسد. چه او می‌گوید: «در عرفان مدرن نیز سالک طریق، از دام کثرت می‌رهد و تنهایی اگزستانسلی را نصیب می‌برد، اما این تنهایی بدل به جدایی نمی‌شود؛ تنهایی‌ای که بیش از آنکه هم‌عنان با متافیزیک افلاطونی باشد، متناسب با متافیزیک نحیف است. در واقع، از سویی عارف مدرن، جهان را کور و کر و ایستاده بر پای خود تجربه نمی‌کند و به سان کامو و هدایت، سیاهی و تلخی و بی‌معنایی را قوام بخش جهان پیرامون نمی‌انگارد، بلکه قدسیت و معنویت فرح بخش و روح نوازی را در جهان سراغ می‌گیرد؛ اما این قدسیت نسب از متافیزیک افلاطونی نمی‌برد و مبتنی بر قلمرو قدسی جدای از جهان پیرامون نیست و مؤونه متافیزیکی کمتری دارد. در دوره معاصر، سپهری نمونه خوبی از عارف مدرنی است که چندان با متافیزیک افلاطونی بر سر مهر نیست و در عین حال با تنهایی اگزستانسلی مأنوس است که در «صمیمیت سیال فضا» با «ترسی شفاف» در می‌رسد؛ ترسی که ناظر به هستی بی‌کران و «وسعت بی‌واژه» است و توأم با احوال نیکوی معنوی» [۱۴].

(۴)

در نظر گرفتن تمام موارد فوق رسیدن به هدف اصلی این جستار است. چنانچه آوردم پروژه سهراب‌شناسانه سروش دباغ از سهراب سپهری عارفی مدرن می‌سازد و او را از نگاه‌های عامیانه و سطحی سخت می‌رباید. این پروژه به ظن نگارنده نشان‌دهنده این است که چگونه عارفی با «تجربه‌های کبوترانه» بر جسم واژه‌های بی‌روح روح می‌دمد و چگونه عاشقانه «به امکان یک پرنده شدن» «تحقق منطقی می‌بخشد. باری، در نظر نگارنده سهراب سپهری ابتداء شاعری نیست که می‌خواهد عارف شود، بلکه عارفی است که از شاعری سر درمی‌آورد؛ او کسی است که سفرهای معنوی او این تر زبانی و سحر آفرینی را در او به جوشش برمی‌انگیزد و او را مبدل به شاعر «حقایق مرطوب» می‌نماید. او را به «نزدیکی آغاز زمین» می‌برد و او را «آشنای عادت درخت» می‌سازد.

حال که چنین است و سهراب سپهری وفق پروژه سروش دباغ عارفی مدرن با سویه‌های معنوی و راز گشایانه از هستی است؛ می‌پرسیم: این تلقی از سهراب سپهری چه خروجی احتمالی را داراست؟! و این خروجی محتمل مثبت است یا منفی؟! در نگاه نگارنده مهمترین خصیصه پروژه سهراب‌پژوهانه سروش دباغ رونمایی از سهراب نظریه پرداز است نه سهراب خنثی. رونمایی از سهرابی است که در پس پشت اشارات و تلویحات خود معنایی ژرف در کیسه دارد و لذا آفریننده خوراکی‌های معنوی خیس و پر طراوت است. باری، مهمترین دست‌آورد پروژه سروش دباغ همین است که او سهراب سپهری را در قامت یک دراندازنده معانی نوین و به قول خودش

کبوترانه“ معرفی می‌سازد و او را صرفاً از یک “عارفِ شاعرِ مدرن” به یک “عارفِ شاعرِ مدرنِ نظریه‌پرداز” بدل می‌نماید. در مورد او فصل تازه‌ای را می‌کشاید و او را در ردیف ابوسعید ابوالخیر و مولانا و عطار می‌گنجاند.

حال ممکن است کسی پرسد: ویژگی این ویژگی در چیست. پاسخ روشن است: سهراب نظریه‌پرداز در پس عارفانگی‌های خود را به نمایش درمی‌آورد و خود را منحصر به فرد می‌سازد. او اگر چه عارف است اما صاحب دکترین است و نسبت به خدا و دیگری هرگز بی‌تفاوت نیست. او در این ویژگی زبان خود را ابداع می‌کند و اسلوب خود را در می‌اندازد. مواضع خود را برملا می‌نماید و اهداف خود را پی می‌گیرد. باری، در این مرحله است که سهراب سهراب به معنای واقعی کلمه می‌شود و اصلاً کسی می‌شود که می‌توان به او اعتناء و اتکا نمود و آثار و افکار او را واکاوی کرد.

حال بگذارید کمی مبسوط‌تر سخن بگویم: به اعتقاد این قلم عارفانگی هر عارفی جنبه خصوصی اگزیستانسیل او را تشکیل می‌دهد و تجربه‌های ناب او را تنها برای او نگاه می‌دارد. او را به پرواز ذهن و ضمیر در همه افق‌های دور دعوت می‌کند و او را به زیستن معنوی غیرمستترک در می‌رساند. مع الوصف، آنچه رفت عارف را برای شخص عارف هویدا می‌سازد ولی از جامعه می‌گیرد. او را غرق تجربه‌های مرطوب متعالی می‌سازد و حتی از خویش بی‌خبر می‌گذارد. در این شرایط گویی “من” عارف نیز برای او موجودی بیگانه می‌شود و در چشم او نامحرم به حساب می‌آید. باری، تا اینجا تجربه‌های عارفانه مختص عارفان است و هیچگاه قابل انتقال به دیگری نیست. این تأملات بکر اختصاصی و غیرمشاع است و نمی‌توان آنها را همگانی و در اشاعه دانست.

اما (پس از آن) یک اتفاق می‌تواند این مسئله را واژگون کند. آن اتفاق چیست؟! این اتفاق درست به لحظه بازگشت عارف به جامعه برمی‌گردد و در این وانفسا گنج‌های نهان را عیان می‌سازد. عارف بازگشته تجربه‌های خصوصی خود را به رایگان در اختیار آدمیان می‌گذارد و آدمیان را از این گوهرهای ناب بهره‌مند می‌نماید. او این خوراکی‌های معنوی را از دهان خود به جان اغیار می‌ریزد و تجربه‌های سالکانه خود را همگانی و عمومی می‌گرداند. باری، در این شرایط است که عارف از طریق به اشتراک گذاری تجربیات خود با دیگری \_\_ آنهم در قالب بافتی زبانی و غیات‌شناسانه \_\_ به تولد معانی مشترک کمک می‌رساند و لذا از سالکی منفرد به سالکی فعال بدل می‌یابد.

البته ذکر این نکته نیز ضروری است که در اینجا نه عارف می‌تواند تمام تجربه خود را بی‌کم و کاست بیان نماید و نه مخاطب می‌تواند بیان سالک را بی‌کم و کاست دریابد. باری، در اینجا ما با ظهور دو “ترجمان ناکام” مواجهیم؛ ترجمان ناکامی که هم از سوی سالک معنوی برمی‌خیزد و هم از سوی مخاطبان معنویت‌گرا. هرچند ناکامی مخاطبان البته مضاعف از ناکامی عارف است و علاوه بر ناکامی خود ناکامی سالک را نیز دربرمی‌گیرد.

نتیجتاً، مهمترین مزیت پروژه سروش دباغ این است که این پروژه از سهراب سپهری عارفی صاحب‌نظر و قابل اعتناء می‌سازد و او را در پس پشت شاعرانگی‌های خود حامل معانی بلند و پر مغز در نظر می‌گیرد. این پروژه سهراب سپهری را عارف فعال و البته دریافت‌پذیر به حساب آورد و او را در ردیف صاحب‌فکران زندگی‌ساز می‌انگارد. نگاه به دو کتاب منتشر شده سروش دباغ گویای این است که چطور سهراب سپهری اولاً عارف و دوماً شاعر، سوماً صاحب جهان‌بینی گشوده و البته نظام‌معرفتی مختص به خود است؛ و چگونه او حقیقتاً می‌تواند در قامت یک عارف نظریه‌پرداز همچون محی‌الدین ابی‌عربی دارای جاه و جلال باشد. آثار سروش دباغ به خوبی نشان می‌دهد که سهراب سپهری شاعری خنثی و البته هزل‌اندیش نیست؛ و لذا آثار او دارای طراحی هوشمند زیر کانه‌ای است. کیفیت استعمال مفاهیم در «هشت کتاب» برآیند آن است که سهراب سپهری از کاربرد این مفاهیم قصد و منظور دیگری داشته؛ و همانا او از این طریق می‌خواسته معنای ویژه‌ای را به ما برساند. وفق آثار سروش دباغ سپهری مفهوم “رویا” را در معانی بعضاً غیرعمومی همچون «تهی‌شدگی» به کار می‌برد و آن را دیگرگونه بازفهمی می‌نماید. [۱۵] مثلاً سروش دباغ در “هبوط در هیچستان” از تجربیات بکر او از

کویر و باز یادآوری «نستالژی‌های کودکی و دوران اساطیر» پرده‌برداری می‌کنند [۱۶] و حتی نشان می‌دهد که او مثلاً از مفهوم «غم» چه در کِ عارفانه‌ی اگزستانسیلی دارد [۱۷].

باری، پروژه سروش دباغ از سهراب سپهری عرفاً شاعر نیمچه‌عارف منفعل، رسماً عارف شاعر نظریه‌پرداز می‌سازد و لذا او را واجد مکاشفات اگزستانسیلی صورت‌بندی شده می‌داند. باری، میوه شیرین پروژه سروش دباغ رونمایی و معرفی از سالک مدرن فعالی است که هرگز نسبت به دیگری، طبیعت، امر متعالی و غیره بی تفاوت نیست و او می‌داند که «اگر سبزه‌ای را بکند خواهد مرد.» در پایان می‌باید چنین بگوییم که اولاً در نظر این قلم پروژه سهراب‌شناسانه سروش دباغ از نوع کار و بار روشنفکرانه فرهنگی اما با سوبه‌های دینی نیرومند است؛ و دوماً محصول اصلی این پروژه رونمایی از عارف مدرن معنوی‌ای است که این عارف در جامعه می‌زید و نظام معرفتی مختص به خود را داراست. سروش دباغ در پروژه عرفان مدرن نهایت تلاش خود را کرده است که سهراب سپهری را از زوایای گوناگون اندیشگی او مورد کاوش و فهم روشمند قرار دهد و لذا این اندیشمند معاصر را از انزوای تلخ ساده‌فهمی مخاطبان برهاند. آنچه این پروژه بدان مدد می‌رساند ابتدا با چشم بصیرت درنگریستن سهراب سپهری و سپس دریافتن تجارب اگزستانسیلی معنوی اوست. تجاربی که در آثار به‌جامانده از او به زیبایی جاگیر شده است و همانا می‌توان آن را همچون سروش دباغ تثوریزه نمود؛ و لذا به قول خود سهراب:

به سراغ من اگر می‌آید/پشت هیچستانم/پشت هیچستان جای است/پشت هیچستان رگ‌های هوا، پر قاصدهایی است/که خبر می‌آرند، از گل و اشده‌ی دورترین بوته خاک/روی شن‌ها هم، نقش‌های سم اسبان سواران ظریفی ست که صبح/به سر تپه‌ی معراج شقایق رفتند/پشت هیچستان، چتر خواهش باز است:/تا نسیم عطشی در بن برگی بدود/زنگ باران به صدا می‌آید/آدم این جا تنهاست/و در این تنهایی، سایه نارونی تا ابدیت جاری ست/به سراغ من اگر می‌آید/نرم و آهسته بیاید، مبادا که ترک بردارد/چینی نازک تنهایی من [۱۸].

حسین پورفرج

۱۳۹۵/۲/۱۸

[۱] - در اینجا جا دارد که از استاد و دوست گرامی سروش دباغ که به اینجانب نهایت توجه و عنایت را داشته‌اند، کمال سپاس و امتنان را داشته باشم. منش والای علمی و نقدپذیری ایشان که ویژگی هر متفکر برجسته‌ای است، زینده تقدیر و ستایش است. برای این عزیز زباین در «پروژه عرفان مدرن» و مابقی فعالیت‌های علمی/پژوهشی‌شان آرزوی بهترین‌ها را می‌کنم.

[۲] - از همین قلم، نقبی بر طرح‌واره سروش دباغ از عرفان مدرن، منتشر شده در:

<http://booyebaran.ir/?p=21757>

[۳] - گفتگوی سروش دباغ با ایسکانیوز: سروش دباغ: باید عرفان مدرن را جایگزین عرفان سنتی کرد، در آدرس:

<http://www.iscanews.ir/news/104733/>

چاپ شده در: «فلسفه لاجوری سپهری» تحت عنوان: بازخوانی پروژه عرفان مدرن.

[۴] - ینگرید در: روشنفکری دینی و آبغوره فلزی؟! (وب سایت رسمی سروش دباغ)

[۵] - ینگرید در: تمایز روشنفکری دینی و روشنفکری فرهنگی، در آدرس:

<http://www.mehrnameh.ir/article/2692/%D8%AA%D9%85%D8%A7%DB%8C%D8%B2-%D8%B1%D9%88%D8%B4%D9%86%D9%81%D9%83%D8%B1%D9%8A-%D8%AF%D9%8A%D9%86%D9%8A-%D9%88->

- ۶- [فلسفه لاجوردی سپهری، بازخوانی پروژه عرفان مدرن.
- ۷- [بنگرید در: کتاب: تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، داریوش آشوری، نشر: آگه
- ۸- [بنگرید در: طرحواره‌ای از عرفان مدرن شماره ۴ (من چه سبزم امروز)، سروش دباغ: در آدرس: <http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/229.pdf>
- ۹- [مقدمه کتاب «فلسفه لاجوردی سپهری»، سروش دباغ، نشر صراط.
- ۱۰- [همان، سروش سپهری، (مقاله نیما افراسیابی).
- ۱۱- [همان، بازخوانی پروژه عرفان مدرن.
- ۱۲- [این تطور امر متعالی در آثار سهراب، در مقاله‌ای تحت همین عنوان در کتاب «در سپهر سپهری» سروش دباغ آمده است.
- ۱۳- [نیما افراسیابی در مقاله‌ای محققانه پروژه کاری سروش دباغ را «سروش سپهری» نام نهاده است. مطالعه این مقاله خوب در کتاب «فلسفه لاجوردی سهراب» تحت عنوان مذکور قابل مشاهده و عنایت است، بنگرید.
- ۱۴- [طرحواره عرفان مدرن (۱)/چاپ شده در «در سپهر سپهری.»
- ۱۵- [بنگرید در: فلسفه لاجوردی سپهری/زندگی خواهب‌ها؛ مفهوم رویا در هشت کتاب سپهری.
- ۱۶- [بنگرید در: فلسفه لاجوردی سپهری/هبوط در هیچستان.
- ۱۷- [بنگرید در: در سپهر سپهری/فکر نازک غمناک.
- ۱۸- [هشت کتاب/حجم سبز/واحه‌ای در لحظه.